

جلسه اول

• رابطه نظام تکوین و نظام تشریع:

عالم تکوین و تشریع دوتا نیستند بلکه یکی هستند و اعتبار عالم تشریع برای انسان^۱، اصل است بخلاف آنچه بدو^۲ به نظر می‌رسد.

برای رسیدن به پاسخ باید توجه داشت که مراد ما از اعتبار، اعتبارات اجتماعی نیست. مسلماً تشریعیات اعتبارات محض نیستند و بهره‌ای از حقیقت دارند. اعتبارات شرعی ظهورات عالم امر است و این در عبادات روشن‌تر است که در عالم برزخ صورت نوری است و هکذا در عوالم بالاتر و روایات زیاد داریم در مورد تمثالات و صور نوری عبادات^۳ و^۲. به عبارت دیگر دین مانند عوالم امر است که منتزل می‌شود تا بیاید در عالم خلق بشود حکم فقهی^۴. در عالم خلق نظام تشریع، تخلف‌پذیر است و در عالم امر تشریع تخلف‌ناپذیر است و این لازمه اتحاد وجودی دو عالم است چراکه هرچه به سمت واجب‌الوجود می‌رویم وحدت بیشتر می‌شود و جهت خلقی کم‌رنگ‌تر و جهت امری غالب‌تر می‌گردد. معصیت هم در عوالم آخرت هست به دلیل اینکه در عالم خلق مستعد نشده یعنی اگر کافر در قیامت نمی‌تواند با خدا مناجات کند و به مالک می‌گوید ادع لنا ربک و یا

۱. برای سایر موجودات روشن است که اختیاری ندارند. قال اثتیا طوعاً أو کرها قالتا أتیانا طائعين (منه؛ حفظه‌الله) اختصاص این مبحث به انسان در مباحث آتی استاد روشن نشد.

۲. و یا صور ظلمانی دارد چنانچه در نماز ابن ملجم باعث سقوط بیشتر در درکات جهنم می‌گردد. (منه؛ حفظه‌الله)

۳. محتمل است در توصیلات گفته شود که در صورت مقارنت با نیت موجب حصول کمالات امریه می‌شود مانند تعبدیات که اعم از مندوبات است و در صورت عدم مقارنت، گرچه برای فاعل کمال حقیقی به بار نمی‌آورد لکن در عالم ماده چون موجب بسترسازی تربیت معنوی دیگران است شارع وجوب را اعتبار نموده است پس باز احکام، معلول مصالح حقیقیه و محصل کمالات عرشیه است و الله العالم.

۴. به عبارت دیگر دین، نظام محاذی سلسله وجودات امکانی است که از فیض اول شروع می‌شود و به عالم خلق منتهی می‌شود و سیر نزولش، تکلیف شارع است و سیر صعودش منشق می‌شود به امثال یا معصیت عباد. محتمل است که عقائد با عوالم جبروتیه و اخلاق و فقه با عوالم ملکوتیه (مثال) و ملک (عالم فعل) محاذات داشته باشد و لکل وجه.

مرتبه وجوبی سلسله وجودات مرتبه محاذی در نظام دین ندارد و ایمان و کفر در آن بی‌معناست فضلاً از فضیلت و رذیلت و طاعت و معصیت.

معصیت کرده و سجده نمی‌کند اصلاً نمی‌تواند سجده کند چون در عالم خلق خودش را اینگونه ساخته است.^۵

○ تحریر محل خلاف:

محط سؤال این است که در عالم امر (و نه عالم خلق و فقه اعتباری) کدامیک از تکوین (ذات اشیا) و تشریع (جهت فقر و نیاز و ربط به خداوند)^۶ مقدم اند؟

○ ظاهر علامه تقدیم تکوین است و شاهد مثال بنده آیه نور است که علامه آن را ناظر به تکوین می‌داند.

○ ادله مدعا:

دلیل عقلی اول حد وسطش فقر موجودات است که می‌گوید تا ابراز فقر نباشد تکویناً فیض داده نمی‌شود^۷ و این یعنی تقدیم تشریع بر تکوین^۸.

حد وسط برهان عقلی دوم، وحدت فیض اول است (الواحد لا یصدر عنه الا الواحد) که اگر آن را رحمت رحمانیه بدانیم، پوشش‌دهنده تکوین و تشریع است در حالی که باطن این فیض تشریع است.^۹

ادله نقلی هم لاتعد و لاتحصی است.

^۵. این بیان استاد معظم با رجوع به پاورقی پیشین روشن‌تر می‌گردد.

^۶. احتمالاً استاد این تعریف را برای تکوین و تشریع از تعلیقه استاد عظیم الشان آیت‌الحق سعادت‌پرور بر رساله نور وحدت برداشت نموده‌اند آنجا که می‌فرمایند: «منظور از صور ظواهر موجودات و از معانی اموری است که به آن هدایت به خیر و شر و ادامه حیات می‌شوند.» (رسائل عرفانی، ص: ۱۴۱)

^۷. و لذا ماهیان دریا زمانی صید می‌شوند که آن روز تسبیح نگویند و یا اینکه روایت است که قوت ملائکه، تسبیح است. (منه؛ حفظه‌الله)

^۸. به عبارت دیگر ابراز فقر شریعت موجودات است که سبب ایجاد ایشان یا همان تکوینشان است و سبب بالبداهة بر مسبب مقدم است.

^۹. این برهان علی‌رغم تأکید استاد معظم برای این ناچیز روشن نشد چرا که به اثبات اینکه باطن فیض اول، تشریع است نپرداختند.

جلسه دوم

➤ طرح مسأله:

وقتی اسمای الهی و فیض منبسط و فیض رحمت رحمانیه یک فیض بیشتر نیست که از پروردگار صادر می شود و ما آن را در عالم خلقی در دو شاخه تشریع و تکوین مشاهده می کنیم اما در ملکوت یکی بیشتر نیست که آن را تکوین میدانیم ما با توجه به رویکردی که به دین داشتیم (ظاهر و باطن داشتن دین = تشریع) این سؤال مطرح می شود که در عالم امر چه می شود؟ کدام اصیل است و آیا اصلا یکی هستند و تفاوت اعتباری دارد؟

➤ فائده بحث:

این بحث کاربردی است در فقه و اخلاق و سلوک. فائده این مباحث به این است که غرض از سلوک درک باطن قرآن است و اگر قرآن تبیین نظام تشریع در ظاهر است پس تبیین همه چیز است حتی تکوین.

➤ تنقیح مسأله:

تعریف نظام تکوین و تشریع:

غالباً متبادر این است که تکوین یعنی نظام حاکم بر مخلوقات مثل روابط اجرام با زمین و (علوم تجربی، تبیین کننده همین امور است)

بر همین اساس به اعتبار قوانین وضعی و تکلیفی اعم از تعبدی و توصلی تشریع می گوئیم.

مسأله این است که در تشریع از چه بحث می کنیم؟ ما در تکوین به وجود موجودات دسترسی نداریم و به قول مشائین با جوهر عریان مرتبط نیستیم و فقط با اعراض مرتبطیم و یا با ماهیات مرتبطیم و نه با وجود. بنابر حکمت متعالیه قوانین برخاسته از وجودات است یعنی صفات اشیاء و قوانین تکوینی ظهور صفات موجودات است یعنی قوانینی که خداوند وضع نموده است و در شفاعت گفتیم

که به اذن خداوند اشیا صفات را ظهور می دهد و ما یک قانون نداریم و یک اشیا بلکه شیئی است که تحت قانون صفتش را اظهار می کند.

نظام تشریع هم می گوید که ما در دین و حقیقت اشیا یک قوانینی داریم. در تشریعیات مصطلح مثل نماز چه اتفاقی می افتند؟ با رعایت و امتثال، رضایت و ثواب الهی به دست می آید. رضایت و ثواب چیست؟ قرب الهی است. لذا عبادت با حضور الهی در قلب، مقرب است و با ریا مبعد است و بدون این دو مقرب نیست و مبعد هم نیست و فقط مسقط تکلیف است. تقرب یعنی زوال انانیت یک شیء به تدریج و رسیدنش به فنا که این البته در امر برای همه حاصل است و همه در فزع اند و بایست انانیت حاصل در عالم خلق و با گناه، با تشریع (یعنی تعبدیات و توصلیات اگر با نیت انجام شود) برود یعنی توجه به توجه حاصل شود و این روح نظام تشریع است.

موجودات هم جهات امری و خلقی ایشان به لحاظ است پس لحاظ به ملک از آن جهت که ملک است مخلوق است و از جهت ربطش به خداوند جنبه امری دارد و موجودات مادی هم همینطور اند.

خلاصه آنکه ایجاد و وجود یک حقیقت است با دو لحاظ.

در درون ما نیز اگر به من بودن خود توجه کنیم و از فقر خودمان به خداوند غافل بشویم می شود جهت خلقی ما و اگر به فقر خودمان توجه نیم می شود جهت امری ما.

تشریع کینونت ربطیت عالم را به خداوند بیان می کند و نه خصوص فقه و اخلاق که این دو مصداق تشریع اند. ربط عالم به خداوند فقط تقرب نیست که بوشد فقط فقه و اخلاق ببلکه مطلق مبین رابطه فقر و فنا مطلق تشریع است.

تقرب نتیجه هر دوی انقیاد و عمل به خصوصیات عبادات است. همچنین بعد در مکروهات و محرمات، ناشی از هردوی تمرد و مفسد ذاتی اعمال منهی عنه است.

بله خداوند برای بنی اسرائیل برخی از مواردی که مفسده واقعیه نداشت برایشان واقعاً حرام کرد چون پیامبر خودشان را خیلی اذیت کردند و این برای تأدیبشان بود. البته در شرع ما هم داریم که گاهی برای احترام وقت و مکان چیزی که بذاته مفسده ندارد تحریم شده است مانند محرمات احرام.

علامه در رساله الولایة از اعتباریات اجتماعی خواسته اند دلیل بیاورند که اعتباریات دینی نیاز به پشتوانه دارند و از اینجا وارد شده اند و به زحمت افتاده اند. در ما نحن فیه از اصالت عالم امر برای عالم خلق وارد شده اند که خیلی روان می شود. به عبارات دیگر محل ورود در الولایة کثرت است و در اینجا وحدت است.

در عالم خلق حقائق و اعتباریات از هم جدا هستند اما وقتی به عوالم امر می رویم فرق دارد. در عالم برزخ سفلی هنوز تکثری دارند اما در عوالم امر بالا مثل عرش یکی می شوند.

برهان نقلی:

قسمت هایی در المیزان است و قسمت هایی در رساله الولایة.

تشریع یعنی مجموعه قوانین مرتبط به نسبت خالق و مخلوق.

عبادت یعنی اظهار فقر و نیازمندی به درگاه الهی و بالاتر می شود کسب رضایت معبود و بعدش می شود کسب تقرب و جودی به معبود.

بیان اصولی: اشتغال یقینی به عبودیت مقتضی ثبوت تکالیفی است که باید برود و تکلیف را بداند و بر خداوند به مقتضای لطف تبیین وظایف واجب است.

بیان کلامی: به حکم لطف خداوند باید اسباب تحصیل ثواب و رضای پروردگار را برای عبد مهیا سازد.

بیان فلسفی: رب در لغت یعنی مالکی که مملوک خود را به اعلا مرتبه کمال ممکنش رساند. ((ر ب ب)) و ((ر ب ی)) اشتقاق کبیر دارند. اعلا مرتبه کمال انسان در نظر عرفا مقام خلافة الهی است و به هر حال باید خداوند عبد را به آن برساند.

چهره امری قواعد اعتباری دین حقیقت عینی در عوالم امری دارد که همان خزائن الهی است.

قرآن مجموع قوانین تشریع است. همین تشریعیات در عالم امر می شود اعیان حقیقی. آیات و روایات که ناظر به مراتب قرآن دارد دلالت دارد بر اینکه تشریعیات جلوه عینی در عوالم امری دارند.

- وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (مبین یعنی کل کتاب و نه فقط ظواهر آشکار است و اختفای بواطن از شماست نه از کتاب. کتاب در همه عوالم آشکار است.) (إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (قرآن از قرأ است یعنی مجموعه یعنی مجموعه تشریع است که باید تعقل شود یعنی به باطن توجه شود و توجه به ظواهر، نیازی به مسلمان بودن هم ندارد) وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ (همین قرآن در عوالم بالا است و علی یعنی در عوالم بالا است و حکیم یعنی ریشه دار و ترکیب علی و حکیم یعنی ریشه دار در همه عوالم بالا) (الزخرف، ۴)

- بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ (البروج، 22 - 21)

- إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (الواقعة، ۷۷ - ۸۰)

در روایات هم به حضور عینی قرآن در قیامت اشاره شده است.

جلسه سوم

وقتی بیش از یک فیض صادر نشده است، اصالت با تشریع است یا تکوین؟ به نظر ما تشریع است. در عوالم امری مراد از تشریع، یعنی نظام تبیین رابطه ما با پروردگار. ادیان الهی برای تبیین ادب سلوک و عبودیت است اما در قالب دستورات اعتباری و این اعتباری بودن بودن غلط انداز است اما در عوالم بالا اینطور نیست. در عوالم امری، تکوین و تشریع یکی می شوند و با توجه فرق می کنند. توجه به وجود خودشان می شود تکوین و توجه به ربطشان با بالا می شود تشریع. مثلاً در نماز توجه به خود صورت نوری نماز می شود تکوین چراکه برای خودش موجودی است و توجهش به حساب ربطش به پروردگار و ربطش به مصلی که خالق نماز است می شود تشریع. بنده شاهد قرآنی ذکر می کنم.

- وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (البقرة، ۳۰)

ملائکه از نظام تکوین نرسید بلکه از تشریع پرسید که وی افساد و سفک دماء می کند. پس می تواند خلیفه تو باشد در حالی که خلیفه تو باید بتواند عالی ترین تسبیح و تقدیس را عرضه بدارد؟

بعد هم در مورد خودشان تسبیح و تقدیس خود را گفتند که امور مرتبط به خداوند متعال است^{۱۰}.
(بخلاف جن که به تکوینش اشاره کرد یعنی خلقتنی من نار).
نظام تکوینشان که همان جنبه انانیت آنها است محل بحث نیست.

• اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ
الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ
زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ تَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ
الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (النور، ۳۵)

يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ قرینه اراده تشریع است^{۱۱}. عقل هم بنابر قاعده امکان اشرف عالم ملکوت را اثبات می کند. یهدی الله یعنی چه؟! از آن روشن تر فی بیوت اذن الله أن ترفع و يذكر فیها اسمهُ یُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ رجال را هم به اوصاف تشریعشان معرفی می کند. آیه بعد

۱۰. ظاهراً دلالت آیه اینگونه است که ملائکه شأن خلافت را تشریع می دانند و نه تکوین و خداوند نیز بر این نگاه ملائکه صحنه می گذارد اگرچه در تعیین افضلیت تشریع انسان بر تشریع ایشان خطا رفته اند. از طرفی صدر آیه نیز دلالت دارد بر اینکه جهت مجعول انسان از جانب حق تعالی شأنه جهت خلافت اوست. پس تشریع انسان بر تکوین وی مقدم است و با توجه به اینکه انسان و سایر موجودات از جهت تقدیم تشریع و تکوینشان فرقی ندارند (حکم الامثال فی ما یجوز و فی ما لا یجوز واحد) تقدیم تشریع بر تکوین به شکل مطلق روشن می شود.

بر این استدلال، دو نقد به نظر می رسد:

أ) مقام اقتضا این را داشته است که خداوند متعال در خطاب با ملائکه جهت مجعول را در انسان، تشریع وی بیان نماید حتی اگر این جهت، مجعول ثانوی و لاحق باشد چراکه غرض بیان جهت شرافت خلیفه است و نه جهت استناد وی به علة العلل در صدور. (با توجه به آنچه در تحریر محل نزاع جمع بندی شد که مراد از تقدیم، سبق بالحقیقة است در اتصاف به صدور)

ب) چه برهانی بر ملازمت تقدیم تشریع بر تکوین در انسان با تقدیم تشریع در سایر موجودات هست؟

در جواب به این دو نقد می توان گفت اولاً جهت شرافت لزوماً جهت استناد حقیقی ممکنات به مبدأ اعلی است و ثانیاً
۱۱. این نور همان نور آسمان ها و زمین است که الله و حقیقت است و مطمئناً مراد از نور در یهدی جنبه تکوین نیست چرا که هدایت به آن در حقیقت اضلال است و خداوند ما را دعوت فرموده است به اینکه به عالم نگاه آلی داشته باشیم و نه استقلال. البته خداوند معاندین را عقوبة اضلال می فرماید اما سیاق آیه ناظر به این فرد از هدایت نیست. پس حقیقت آسمان ها و زمین جهت ربطشان است و جهت تکوینشان، مجاز است. پس نور خورشید مثلاً الله است (عکسمستوی صدر آیه که قضیه جزئیّه است.) و خورشید با انتساب به الله است که هست می شود. آثار خورشید مانند پرتوافکنی نیز آثار انتساب خورشید به الله است. اگر در تعریف نور گفته اند: «ظاهر لنفسه و مظهر لغیره» در تطبیق بر مانحن فیه می گوئیم «هست» خورشید همان شأن ظهور نور و «پرتوافکنش»، شأن اظهار نور است.

هم باز در مورد مخالفین همین است. وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً وَ وَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَاهُ حِسَابَهُ وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ.

• أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَ مِمَّا يُوقَدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَ الْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَ أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ (الرعد، ۱۷)

چرا فرمود فسالست اودیه و نفرمود فسال الماء في الأودية؟ قطعاً فقط زیبایی مجاز عقلی نیست.^{۱۲} اصلاً فشار قرآن روی تشریع است و از نظام تکوین آسان رد می شود. أَ أَنْتُمْ أَشَدُّ خُلُقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا (النازعات، ۲۷) تکوین سایر موجودات را بر تکوین انسان مقدم می دارد و حتی عقل به معنای قوه مدبره نظام جاری زندگی در اجنه و ملائکه بالاتر است. مهم سعه مقام معرفت به توحید است که حامل همه اسمای الهی شدید.

قول به اعتباری بودن دین بزرگترین توهین به ادیان الهی است و یکی از آثارش قول به این است که حاکم امت اسلامی می تواند غیرمأذون در ملکوت باشد (چنانچه مسلک مخالفین است و در حقیقت سبک حکومت دینی اهل سنت نزدیک به سکولاریزم است) اما در نگاه ما باید حاکم در تکوین با تشریع مرتبط باشد. تدبیر مترتب بر ربوبیت و ولایت و مالکیت و آن هم مترتب بر خالقیت است.

• وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا (الأحزاب، ۳۸)

علامه این تقدرات را ناظر به تکوین می دانند در قوس نزول که مرحله فمرحلة حد می خورد. اما استشهاد به آیه را باید تأمل کرد. صدر آیه این است: **مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ** (الأحزاب، ۳۸) و این اشاره به تسلیم کامل نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دارد مانند انبیای سابق در مقابل دستورات الهی بخلاف سایرین که در

^{۱۲}. (أ) ماء همان صادر است. (أنزل) و به عبارت دیگر جهت یلی الامری و تشریع در مبحث ما. (ب) سیلان، شأن ماء - و نه وادی - است. (ج) اسناد سیلان به وادی نشان می دهد که ذات وادی (=موجودات عالم) همان آب است.

امثال دچار حرج هستند. بیان علامه با سیاق ناسازگار است چراکه اگر مراد شما از امر، مطلق عالم امر است یعنی تکوین عالم امر این با سیاق نمی سازد چراکه مربوط به داستان زید و زینب است. پس امر یعنی حرمت ازدواج با همسر پسرخوانده.

البته دأب مرحوم علامه این است که مقاطعات آیات را جدای از سیاق معنا می فرمایند به شرط اینکه آیه نشان بدهد که بخش مقطع مفید قاعده کلیه است. مثلاً واو استیناف است و نه عاطفه و صدر آیه فقط یک مصداق است. انصافاً هم همین است چراکه معطوف علیه روشن نیست.

ما علی رغم استیناف با سیاق معنا می کنیم یعنی ازدواج با ازواج ادعیا که برای همه حرج است بر نبی اکرم ص حرجی نیست چون مقدر به امر الهی است. معنای بلند آیه این می شود: پیامبر در شریعت که له است و نه علیه حرج ندارد. فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ نشان میدهد که شریعت جایی که سخت است پیامبر را بیشتر سیر می دهد مثل ازدواج با زینب که محل اتهام وی بود یا نماز شب بر روی انگشتان پا که بر وی فقط اصل نماز شب واجب بود و بس. نتیجه اینکه نظام تشریع برای کافر مبعد است و برای منافق مشمئزکننده است و برای عاشق، مرقات است.

پس مراد از تقدیر هم تقدیر وظایف است تا افراد در مرتبه ایمان خود با عمل به وظایف شرعی سیر بکنند.^{۱۳}

سالک به تناسب رسیدن به باطن دستورات اعتباری شرع وظایفش سنگین می شود. إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا (المزمل، ۵) چون روح قرآن را باید تحمل بنماید. ظاهر نماز برای همه یکسان است و باطنش برای سالک رفته رفته سنگین می شود.

نتیجه اینکه در سلوک باید استاد باشد تا جلوی افراط و تفریط گرفته شود و ظرفیت افراد در القای معارف در نظر گرفته شود.

ظلم به حکمت در صورت القا به نااهل نشان می دهد که حکمت، امر اعتباری نیست چون ظلم به امر اعتباری بی معنا است.

^{۱۳} . تا اینجا نتیجه این می شود که مراد از امر در آیه، تشریع قوس صعود است. استاد برای اثبات اصالت تشریع بحث را ادامه داده اند.

آیه قبل یعنی وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي
نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ
لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا
(الأحزاب، ۳۷) هم مؤید عرایض بنده است.

نتیجه اینکه مقام ولایت (رسول اکرم صلی الله علیه وآله) در مراتب نزول احکام را به مراتب مختلف
ابلاغ می کنند و در عوالمی که تاب تكثر عرضی ندارد، فقط تكثر طولی است و در عوالم پایین می
رسد به اعتباریات که تاب تكثرات عرضی را هم دارند. ظاهر و باطن داشتن دین هم روشن می شود
و اعتباریات می شود ظاهر دین.

وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا تاب تکوین (آنچه قضای الهی باشد در عالم امر، در عالم خلق قطعاً محقق
می شود) و تشریع (دستورات الهی، در عالم امر قطعاً محقق است) هر دو را دارد.